تلخی عرفان و مشایح صوفیه از «فقر» با تکیه بر کشفالمجوب على هجویری و انسان کامل عزیز الذین نسفی

عبدالله نصری
فرشاد عربی

چکیده

یکی از ادای آشنای حوزه عرفان و تصور اسلامی، «فقر» است. این وارد در ادب صوفیه -که محصول اندیشه و تجربه منصوبه و عرفای بنزگ ایرانی و اسلامی است- فراتر از معنای فلسفی و حقیقی، در اغلب متن عرفانی، کاربردی و سبب و جندسیونی یافتته است، به این معنا که فقر از آن بینده است و در مقابل آن، گنا مختصری خویشوی است، گاهی برگی هلاکت است و آدمی را تا مزج خروج از دین پیش می‌برد و گاهی به مصداق حديث «الفقر فاخر» مايه نارس و قرب به حضرت حق است.

ما در این مقاله می‌کوشیم تا به فراخور مجاح با تحلیل نگرش دو عارف نامی‌العلی هجویری مصاحب کشفالمجوب و عرزیزاده‌ی نسفی مؤلف انسان کامل، زاویه دید آنان را به این استدلال مهم عرفانی، بررسی، گرچه به منظور پورش بهبود بخشی از باور عرفانی نامی و سایر بنزگان حوزه عرفان و تصور اسلامی هم، بهره بردایم.

کلیدواژه‌ها: فقر، عرفان و تصور، هجویری، نسفی

1- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
2- دانش‌آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

Arabi.farshad@yahoo.com

تاریخ دریافت
91/1/25

تاریخ پذیرش
91/5/16
فصل نامه علمی پژوهشی «عفوانیت در ادب فارسی»

حساب عشق در محضر نگنجن

(عطار، دیوان 130)

مقدمه

هر پژوهندهای به منظور ورود به یک مراحل در غنای ادبیات عربی، ناگزیر است تا خود را به شنای تاریکیک که در این عرصه حکم کلیدهای را دارند، مجهز نماید.

زیرا راهب‌ها به درون‌های آثار صوفیه، به این مهم، امکان‌پذیر نیست.

پیداست که اسرار عرفان در قلب و ورود و روزمره نمی‌گنجد از این جهت، صوفیه به‌عرض ورازها یا از حمیل می‌گردد زبان، فراتر کشیده و در معنای مصطلح عرفانی به کاپرگی‌تندی، که ای این کار، گاه برای ناشنایان به این وادی، گمراه‌کننده می‌نماید. اصولاً بنده دلیلی، تصریح در کاربرد وازگان برای متصوفه و عرفان، مطبوع نبوده است، لذا آنان «یارای بیان اسرار و مبادله افکار خود، از زبانی ویژه استفاده می‌کرده‌اند تا افراد ناهل و غیر صوفی، نتوانست از سخن آنان خیزی دریابند» (برومند 1370: 13) پس زبان صوفیه رمزی است، زیرا آنان که بی‌پروا اسرار و راه‌دار زمان، منفی به سنن نگفت‌هدی، جان باخت‌هدی (سُلَّم) اکثری، 1384: 148).

یکی از وارداتی پرکننده در قاموس متصوفه، «فقه» است.حقیقت فقر، نیازمندی است، زیرا بنده هم‌واره نیازمند است، چه اگر به‌سیما بی‌میلی مینه به مملوک بنده به‌سیما در مقابل اخصوص حق ایستاده‌ها و حقیقی ایستاده‌ها حکم یا آنها سنته ابیاته الفاظ را، به الله واللله هو الحقیه‌ی العالیّ» (فارسی 15: صفت عبد است.

ما کوششی که بی‌پیروی عرفای برجسته ایران، به ویژه «علي‌هاری» صاحب کشش‌المحجوب و «عطر الزمان نسیف» مؤلف آسان کامل، در این باره چه می‌اندیشیده‌اند؟ زیرا پیوند فقر و تصوف چنان است که گاهی این دو مفهومی متوازه یا به‌صورت هم به کار رفت‌های، برخاسته به فقر و حقیقت آن و غزایی که (با دو تائید نشانه‌ی آمیز) در آن جستجو می‌شود، از مباحث دربرنگاه است.
تلفی عرف و مشایخ صوفیه از «فقر» (141-119) (121)

كه همواره، ميان نمايندگان زهد و تصرف كاربرد داشته است؛ تا جاپی که می توان
ادعا كرد كنتر كتابي عرفاني است كه در آن از «فقر» بحث به ميان نيامده باشد.

معرفي هجوئي و نسفي

"ابوالحسن علي هجوئي غزنوي" در روزگار يادشناهي سلطان محمود و
احتمالاً در اواپسین سال هاي قرن چهارم هجري، در هجوئي از توابع غزنیه زاده
شد. علوم رایج زمان را در زادگاهش آموخت و در عنوان حاجی، سفرهای طولانی
خود را كه بخش اعظم عمر وى را در بر گرفت، آغاز کرد شاید جدول هاي مرسوم
مندهبی و شوق دیدار اعتیام صوفيئه(قشیری، کرکانی، مظهر حمدان و ایبالفضل
خُلّی شامی)، وى را از غزنی به سوی شهرهای بزرگ خراسان کرجانی بهام خوش
در سالیان یافته یا در انتای یکی از سفرهای دوره به شرق، در شهر لاهور
(به سال 696 مه) كتیب معرف خود را تألیف کرد.

کشف الموجب بعد از شرح تعریف مستقلی بخاری، نخستین كتابی است که
در تصور و به زبان فارسی نوشته شده است؛ و پیش از آن، مؤلفان بزرگ و معروف
صوفيئه، مانند ابوینبس سراج طوسي، ابوطالب مگی، ابو بکر کلاپادی و ابوالفاسم
قشیری، كتابهای به زبان عربي نوشته بودند، و به تألیف كتاب، سؤالاتي است که
یکی از همشهریان مؤلف، ابو سعید هجوئی، از وه میرسد، سؤالات او همان
پرسش‌هایي است که در آن روز، برای طالبان تصور مطرح بوده و لابد در كتب آن
روز پس از برای آنها نمی‌افتند.

اما غزائیان نسفي از عرفای بنام سده هفتم هجري و منسوب به شهر نخشب
(نسف یا قارچی در ازبکستان اوروزيسنت) از مربیان شيخ سعدالدين حموى بود
و قسمت عمده عمر خود را در خوارزم و باخارا گذرانيد و سپس در سال 617
هجري در اطر هجوم مغول، باخارا را ترک کرد و به سوی خراسان و سپس اصفهان
و شبیراز روى آورد تاسرآجال در ابرقو رحل افکند و در هماچلا به
سال (680 مه) زندگي را بدرود گفت و مدفون گردید.
فصل نامه علمی بروهشی "عرفات‌ی در ادب فارسی"

در باب معنای لغوی فقر گفتگوی‌ها: فقر به معنای تنگدستی، تهیدستی، درویشی است (دهکده دهلی فقر)، اما در معنای مصطلح گونه‌ای، فقر عبارت از بی‌چیزی است و فقر کسی را گوید که او از دنیاها هیچ چیز ناشده (نسرین 1381: 327). گروهی از را اثبات اختیار حیبی" دانستند (هجوزی، 1389:452). و این کس که این محیط را در دل گاه دهد محبت است و را فقر گفتند.

فقر از مهم‌ترین مقامات (و نه احوال) سلوك است و به نظر عده‌های نخستین گام تصور به شمار می‌آید. تعاریف زیادی از فقر در قانون عرفان آمد است، ازجمله: "فقر کبیر، اصرار است و کم‌یایی خضر و آن به کسب به دست نیاورد" (اصارة 1372:138). نیز نوشته‌ها: "فقر در بنداین، ترک دنیا و مفهون است و در نهایت فنا شدن است در ذات، این بدان اعتبار فقر کسی است که هیچ ندارد و یعنی از سرهم چیز گدشته نان به همه چیز رسد است" (کاشه‌م دی 1344: 383). و عالدین کاشانی در بیانی که ملت‌نم ترجیح زده بر فقر است می‌گویند: "سلگقه راه حقيقة به مقام فقر که عاربی است: عدم تمکل است، نرسید آن است بعد از عبور از مقام زهد، چه اوئل تا راهیت او از دنیا مصرف نگرده، عدم تمکل از او درست نابد"
خاستگاه فقر

می‌دانیم که برای عرفان و تصور اسلامی، آشخوری واحد نمی‌توان تعیین کرد. هرچند تأثیر مبنا در این میلیون اسلام و تعلیم قرآن در آن بر کسی پوشیده نیست. اما برای فروعی از این‌های صوفیه، منابع دیگری ذکر کردند، مانند: فقر.

سبه، کشکول و امثال دیگر که برای آن‌ها منشأ بودند قابل شده‌اند. بنابراین ارزش میراث صوفیه ۱۳۶۷:۱۴ـ علت این امر نیز شاید ان است که عرفان هنده، برهمه‌هندو که به فقر و تجرد و درپوزی سوق می‌دهد و هواه فرزند و مال را از سر او به می‌کند و باید فقره فقیر هندو، با میوز فروشه و با زندگی به سیاه که لارد، خود را مه‌بند انوار و مظهر تجلی برهم‌ها می‌داند (زیرین کوب: ۱۳۸۷).

از دیگر سو برای فقر و مذلک و خاکسازی و جرایش به یاد نمی‌آید، آشخورهایی از جنس عقیده عرفانی نسرا و رهبانی که برای هم‌قایل شده‌اند (همان: ۲۷). که برداخت به آن موضوع بحث ما نیست.

غایب سلواک عرفانه، از خود بپیش شدن و پر شدن از خاتست که عرفان با عنوان «فناه فی اللحم» از آن یاد می‌کند، چنان هر یک نیست که ادمی می‌تواند به مرتبت‌های به‌سرد چنین چیز خدا نبیند، اما جای خود را به خود رود که بر این‌باره کودکان باید به مراحلی از مردی بررسی که «همه باشند» (نوعلمو: ۷۳)، وصول به این می‌رود، در گرو فقیر بی‌انت خوشی از همه کمالات است. تو وقتی ادمی خود را مالک کمالی از کمالات گوداگون بپیند از شهود و کمال‌الهی محروم می‌ماند، به عبارت دیگر یک تا وقتی ادمی خود را می‌پیند، خدا یا ادمی بینند، تا گمالات خداوندی بر یا مشهد تا نزد و میهود خداوند نشورد، هر یک یا معا است از این واقع، چون گاه برگزید در عرفان و اندیشه عرفان بپیند یکی می‌کند، تا آن چا که عقیق از عناین و اوصاف اختیاری امیز سالکان عالی مرتبت شمرده می‌شود و فقط برخی از سالکان، شایسته این وصف می‌شوند.
حقیقت فقر از دیدگاه هجوی و نسفی

هجوی در طبیعت کتاب (اصحاب 29:40) در بحث مستوفیبی تحت عنوان
باب الفقر» می‌گوید: » درویشی را بیرون راه خواهد، مربی عظیم است و
درویشان را خطری بر سازه (هجوی 1389:29). بنا به آن الله تعالی: » الفقرا آلذین
اُخیرُوا فی سِبیلِ اللهِ لا یَسْتَنْطِعون ضَرًّا فی الْأَرْضِ بِحَسَبِهِم ُیَحْلِیَ رَبُّهُمَۚ أَنْ تَعْلَمَ تَعْرِفُهُم بِسِبیلِهِم لا بِسِبیلِ النَّاسِ إِلَّا حَکَمًا وَمَا كُتِبَ مِنْ خَیْرِ فَأَنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمًَ (این صدقات) برای< آن (دانسته از) نیازمندی است که در راه خدا
فرموده‌اند، و نمی‌توانند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین وسیع کنند، از شدت
خوشی‌شناسی در این اثر اطلاع آنان را نواگر می‌پنداهد آنها را در سیامیان
می‌شناسی با اصرار، (چپ‌ال) از مردم نمی‌خواهند و هر مالی (به آنان) انفاق کنند،
قطعاً خدا از آن آگاه است. (بقره 273). وی معتقد است که رسول می‌باید، فقر را
اختیار کردند و گفتند: » اللَّهُ اَحِبَّ النَّاسَ مِسْكَنًا وَ اَمْنِیَ مِسْكَنًا وَ اَحِشرُوا فی
زَمَرَةِ اَشْناَکِ وَ نَیِّبُ الْفَقْرِ خَوْافِدِی در روز قیامت گوید: » آن‌ها متبرکه،
فیقَ وَ الْخَوَافِی ۖ عَلَیمُ، فِیقَ الْفَقْرُ ۖ رَسُولُ الْسَّلَمِینَ،(هجوی 1389:29).

وی معتقد است رسول مکرم دین و حکم تین ایتات، نمایه‌ای به صحت و
هیمن‌شینی و قیام در حق فقراء بوده است: » ولَأَطْهَرُ الَّذِینَ بَدَؤُونَ رَهْبَم بِالْغَنَاة
وَالْفَقْرِ بَیِّضُونَ وَجَهَهُمْ (النور 52) و یا » وَإِلَیْهِ نَفْسُكُمْ، وَالَّذِینَ بَدَؤُونَ رَهْبَم
باَلْغَنَاةَ وَالْفَقْرِ بَیِّضُونَ وَجَهَهُمْ وَلَا تَعَدُّ غَنَاهُمْ بِرَهْبَم رَهْبَم ۚ زِیَّةَ اَحْلَفَ بِجَبَلِ ۚ فِی
کیف:28(بیشن‌اپن بیامیر حر چگا یکی از ایشان را به‌دید، قیمان: صادر و بدرم
فردا آنان باند که خوانند بر من از پرای ایشان، عنوان کرد) (هجوی 1389:30).
در نظر هجوی، فقر هیده و مهویت اهلی است که خوانند به خواص خود افاضه
فرموده است: تا بی‌بیون واسطه به او رجوع کنند و: » فقر بدن مخصص خوانندی‌اند
با‌متر عیب‌های و پابیالی گفته‌اند و به کلی به‌جواب رجوع کرده تا فقر
ایشان، فقر ایشان گفت» (هیون 30(زیر شدید تعلق خاطر فقر؛ به فقر تا
حتی اسید که با آمدن این شادان و رفتن آن نالان می‌شوند. لابد از همین
جاست که بی‌بیو من معاوض گوید: » غلایمة الفقر خوف الفقر« عین علاطم صحت.
فلتی عرف و مشابه صورتی از "فرق" (۱۴۱:۷۹) ۱۲۵

فرق ان است که بنده اندر کمال وایت و قیام متشاهد و فنای صفت، می ترسد از زوال و قطعیت» (همان:۳۶). هجویوری فرق را جوانان سکه‌ای یا دو روی می داند که یک روی آن افلاس ظاهری است اما حقیقت فرق، اقبال اختیاری است و آن کس که این حقیقت را دریافت، روی از موجودات پشتافت و به فنای کل اندرس رؤیت کل، به پیای کلی شافتش» (همان:۳۰).

در بناداشت او، فقر و درویشی، وادی ابستا و آرمایش برای شناختن عزیم‌دان است و در مقابل خصب نعمت، ما به خواری و خذلان برای توانگران، و از شبلی رواپی کند: «درویشی دریای بلاد و بلال‌های وی جمله عزّ است» همجینی می‌افزاید» بس عزیز بندیاد که بار بلای دوست کند؛ که بی‌عزّ بر حقیقت است و نمای دلی بلغی حقیقت، از آنچه عزّ آن بود که بنده را به حق حاضر کرد و ذل آنکه گوابب کند، بلای فقر نشان حضور است و راحت غنا نشان غیبت است، پس حاضر به حک عزیز باشند و غایب از حق، دلیل» (همان:۳۹).

همجینی وی در عبارتی نا به روای، از قول مشتریان می‌گوید: «الفرق عندم یلا وجوه» و در پاسخ خرده گفت: ابت ات مراز از عده، عدم عنین نبست، بلکه مراد عدم آت که بنابراین منظر وی گفت که وقتی شخص قیصر آثار صفات را از خود نفی کرد، دیگر به مرحله فنا رسیده است و وجود از وی برخاسته است (نک ۳، صفحه ۴۱-۴۲) گرچه خود در پاسخ «الفرق» گوید: بسایری از مدعیان و ارتاب الیان این وادی را دیده است که این دم جامعی از فرق تکردهاند و «هرکسی اندار درجمی از حجاب فقر اندر مانده بودند» (همان:۴۲).

جالب است که مؤلف «السسان کامل» هم، نظر به عظمت مقام فقر، در چهارجا از کتابی (۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۴۶) خود را اضعف وضعا و خادم فقر«زیرین بین محمد نسف» نامیده است وی هشدار می دهد که «همگی درویشی اختیار کرده است از جهت این که خاصیت‌های درویشی و خاصیت‌های توانگری را دیده است و دانسته است و با است قبیل که هرکه راحت و آسانی می خواهد در ننیا و آخرت، باید که درویشی اختیار کند و هرکه تشکیف و پراکندگی و بی‌دعا و عذاب می‌خواهد، باید که توانگری اختیار کند درویشی یک عیب دارد و هنرهای بسیار و توانگری
فرق قدر

با توجه به اینکه هر قدره محدود و مورد تأیید رهروان طریقت نیست، هجویه با پیروی از خلیفه اول (که در بارو امام اهل طریقت است) فقر اختیاری را بر فقر اضطراری ترجیح داده است و معتقد است گذشتگی از خود او «جمله مشایخ منصوره بیدین‌الاند» (هجوری: 1389). همچنین می‌گویند: «فرق با سلامت بهتر از غنای با غفتت» (استاد) که فقر چون اندر دل نگرد اندیشه زیادی نیاپید و اندر دست خود قناعت یابد، و غنی اندر دل نگرد اندیشه زیادی دنیای یابد و اندر دست خود نگرد کنای پررشت ببیند» (هنام: 132).

اگر در این به از زبان ایباعبدالرحمان نتفی نقل می‌کند که «درویشی که حرمیت فقر نگه ندارد و مطامح باشد، بی‌کمال ترند مردان است، چرا که» طبع مر درویش را به دلی دو جهانی افکنی، از آنچه درویشان خود در همین دلی هر کسی از این محققان دو بی‌شناس طعم کنند حفر و گرند، پس این‌انبه به‌عبارت سپارا می‌گوید از فقر به ذل بوده (هنام: 208). بنابراین موضوع مأله، غنی شریف و غریمانه، بر درویش حکمران و مقتدر، فرضیه دارد.

از آنجا که شرایط فقر در کلیه نسبت و اظهار فقر مساوی با خواری و خدالان درویش است؛ لذا مؤلف از زبان احمد خضریه می‌گوید که: «ᐅرست عصر فقرکه» یعنی عصر درویشی خود را پنهان دار و با خلق مگوی که من درویش امر تا سر تو اشکار نشوده» (هنام: 185). زیرا فقر کرامت عظیمی است که از ناحیه خداد حکیم بر بنده اهل و شایسته افضله شده است و نیاپید آن را به شانش در خواست
تلاطی عرفان و مشایخ صوفیه از اقتباس (1419-119) (127)

حوزه گردیدن. به همین خاطر بسیاری از مشایخ صوفیه، زکات دیگران را قبول
نمی‌کردند تا در فقران صادق باشدند و می‌گفتند: «مال جمع تکنیم تا زکات
باید داد و از ارباب دنیا هم زکات نستانی تا بخشان علیا نباشد و از آن مسالمه
(همان: 464)، و این نشان متقنی بر اینEdward Qabr اختیاری و دوری از آن، هم در

اضطرار است.

در پنداشت نسیه نبز، فقر مراتبی دارد و در چهار دار، درجه تقسيم بنده می‌شود;
فقر حریص، فقر قناعت، فقر صابر، فقر شاکر» (نسمتی 1381:328)، ا ولی انسنت
که در طلب ذهن و خود را برای سوال، به ذل و حفارت می‌آید، دومی کسی
و این نشان متقنی بر این Edward Qabr اختیاری و دوری از آن، هم در

از میان این چهار دسته، «فقران صابر و شاکر» در دنیا، دوستان خداوند و در
آخر هم مشینی خدا» (همان: 329)، آنها به سبب تحمل فقر، بی حساب وارد
بهشت شده و شفاهت آنان هم در حق دیگران مقبول است. (نکه به 329). پیامبر
مکرم (ص) می‌فرمانید: «بویشان این می، پیش از تواغران به پاندی سال به‌هشت
رونه» (همان: 329). گرچه در روانی دیگر این شمار زمان را چهل سال ذکر
کردادند، نب، به فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (۶۲۵)، نبز فرمودند: «بهشت را
به من نمودند، بی‌ست نهشت در بویشان بودند و دوز را به من نمودند، بی‌ست
اصل ذره تواغران بودند» (نسمتی 1381:329)، و با ایمان این فضای فقراً نقل
کردند. ام ثیب را کلیدی است و کلید بهشت دوستان صابر است که

ایسان هم مشینی خداوند در روز قیامت» (سجادی 1388:625).
فصل نامه علمی پژوهشی "عرفانیات در ادب فارسی"

احضَرْنِی قبِل زِمْرَة المَسَاکِین" (نَسْفی ۱۳۸۱: ۳۳۰). تکنیکی که نجم‌الدین رازی در این باره به‌درستی تذکر داده، این است که رسول (ص) به فرآیند خود دریافت‌شده است که با اظهار نیسِتی و نیاز است که می‌توان راه عشق‌الله را سیری، نه اظهار پیش‌ایپی و سروری و نیکت (در این باره تکه بند مرصد الیاد: ۱۵۵).

پیش بر آنچه آمد، معلوم می‌شود که فقری محضود و مطبوع است که ناشی از اضطراب ناشا‌دیده. بلکه از جهت بلال و راه‌پیمایش بر بنده فرود آمده باشد، تا درخواست قرب شود و این همان فقری است که مایه نازش رسول مکرم (ص) و عزت شخصی فیّر است. و بنا به نشان صریح (ابن صدیق) براایان آن نازمندائی است که در راه خدا فرومونداند و نمی‌تواند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین سفر کند. از شدت خویستن داری، فرد به اطلاع، آنان را نویگر می‌پندازد آنها را از سیماشان می‌شناسد. با اصرار، (چنیز) از مردم نمی‌خواهند و هر مالی (به آنان) انفاق کنید، قطعاً خدای آن آگاه است" (پَرِفر ۲۷۳) مولانا هم در خلال دمغراف اول متنوی، این حديث را به اشیار آورد و هشدار داده است که مبادا این نازش رسول (ص) را غیرحقیقی پنداشته.

"فقر فنی" از گراف است و مجاز؟ نه هزاران ۶۸۸: ۷۲ (مولوی، ۱۳۸۵: ۱/۲۳۵)

فقر محتملی

هجیری در باب اختصاص داشتن مقام فقر به حضرت رسول (ص) ضمن بیان داستانی کوثره، آورد است که" از پیغمبر صلی الله علیه وآله وصیان، یکی از اقوام ویکر و ایام علمی و سدیگر شمشیر" (هجیری، ۱۳۸۹: ۷۲). شمشیر او به سلطان سری‌دیا که آن به درستی استفاده نکردند، علما و علمه را نمی‌خواهند که نفع آن را به غیر نمی‌رسانند، و فقر ایشان به فقر رسانده است که آن را رازی کرده‌اند. پناباین کسی دیگر جون او استحکام مقام فقر را ناشا‌ده است در همین راستا، عظّار گفته است:

در کسوت کاد الفقر از کفر جدای خیمه در زیر سواد الیاف، در خلق نهان مانده مصطفلی به نور نیبست، جمال الفقر بدید و سر آن مشنخت. فقر را بر دنیا و عقیقی اختیار کرد و از تعیم عقیقی دل برداشت و چشم بر آن نگاشت تا را یاده و بر را بر
در لغت به معناه پوشندن چیزی است و شخص کافر در واقع فضل خدا را می‌پوشاند و اگر کسی کافر را به این اقسام شناخته‌اند کافر ظاهر، کافر نفس و کافر حقیقی که پرداخت به آن در حوصله این مقاله نیست اما از آنجا که عرفای تأویل کرده، باورهای خود را به ظن خود، برای اهل عرفای بیان می‌دارند. می‌ینیم که آنان گاه کافری را که زایده فقر باشد، می‌ستایند و از آن تعبیر به کافر مسیحیت الله می‌کنند که مقامی محسوس است و نبا کافر حقیقی که غیر پرسی است منفی‌است است. همچنانه ضرورت، این نوع از فقر را دروازه ورود به ایکار مسیحیت الله داشته است:

فقر سویی کافر ره بنماید
این تن تو مگ شد و جان نمند
مرد باید این چنین اسرا را

(عطار. 1377: 55)
فصل نامه علمی پژوهشی «عرفان‌های در ادب فارسی»

افزایش افق دورو با آسیب دیدن در اسلام کار و تلاش از زمره بالاترین عیادات است و کشته شده را کسب حال، حکم شهید را دارد بپذیری است در این قانون مفسد، جایی برای ترویج و تداوم فقر و نارضایتی نمی‌ماند؛ زیرا پیشوا برهمگ‌این دین، این‌گونه فقری را در وروده‌کنر حقیقی خوانده است. «کافد الفقیر» ان یکونن کافر» (فارزانفری، 1361: 65). بنابراین فقر با اهمیت ترین مسئله و عالی ترین مراتب در گفتار و کردادر پیامبر اسلام(ص)، به وضوح دیده می‌شود که جان که ایشان قرف را سرنوشت خوشبختی شمرده و به انتخاب می‌کرد، آن‌که اکثریت فقری و به فرآینده (نیاکان 23) از ذات فقر خوشبختی در برادر بوده‌گذار به‌نیاز باشد می‌کند، که در نهایت صریح بر آن تأکید شده است، لذا فقری که می‌باشد می‌رود رسل (ص) است به این بازار، ظاهری و صورت دروازه‌است، چراکه این فقر مفتخر، گدایی است که گنج سلطنتی را به پیشی خریدار نیست. 

من که دارم در گذارای گنج سلطنتی به دست کی طمع در گرفتگی عدم دون پور کنم (حفاظ، 1379: 206).

در نزد عرفان درویش غم ناتی دارد و سلطان تشویش جهانی (سعودی، 1376: 76) از این رو لحظه‌ای فقر بر عمری سلطنت مرخص است. امضا نباید متفق بمانند چه اگر بی‌بی‌می‌مانده به دوسیت با فقری فخر ورزیده است مراد او فقری برآمده از گفت بی‌بی‌می‌ماند به رقای فلکی هست مفتاحی بر این قفل و حجاب گفت به‌پی نمی‌ماند به زمان و اکتشاب بی کلید این در گشادن راه نیست. (مولدی، 1385: 2387-2385)

فقر در نظر سایر عرفان

به اعتقاد مولای عرفان، علی(ع)، خداوند برای رهبران و پیشواان دینی، تجویز «فقر احتیاری» دوست دارد این چه تا بی‌سیب با نیازه، فقر احتیاری» علوم دربر باشد و به طغیان نرودان‌الله فرضی از منی عمدل أن یکسیر افشاهم پیشواه النامه کیلا.
تلاش عرفان و مشایح صوفیه از «فقه» (141-119 (131)

یافته‌های بالقوه‌فرهنگ» (نهج البلاغه‌(دستی) 1388: 306). خواجه عبدالله غیاث: «فقه سیمرغی است که آیا جز نیست و کسی را بر گرفتن نیایه و کاملاً نیست. فقر هشبیت است و فقر دیوانه. فقر بابست و فقر خانه، فقر مقام راهیت و سری مع الله، فقر راهی نیست و کسی را در حقیقت وي آگاهی نیست» (الصاري 1372: 144). حضرت عباس (ع) هم فقر را اتیکونه تفسیر کرد: «اصبحت مرتینا عامل و الألمار، پیاد غیره، فلای خبر فقیر می‌پذیری» فراموش قرو و کردار خویش و کلید کردار من به دست دیگری است، پس در ویش‌ش در کریز آن نیست. بلکه خدا عالی بیان این همی کرد و فرمود: «و‌رُبّک الک الینی ذو الرحمه إن يَنْشَأ يَذْهِبُكِ وَيَنْتَخْفِئُو من يَغْدِكُم ۸۸۳ تَشْاءً» (التعارم 133). گنی‌ان است که اگر خواهد مهم هلالاً کنند و قومی دیگر بی‌افند (همان).

پور سیا تفسیری هوشمندانه از قول نبوی دارد که جایگاه فقر را نا می‌دانه درجه‌مکنک، رفع جلوه می‌دهد» «ما بر انسانیت: (وریج ان (ص) که گفت: (کاز الفقیران ان یکون فقرتا) گفت: معنى خبر این است که خوانش در ویش بود، گفت: افت‌چیزی و ضد ای پر حسب فضیلت و فقر و بوده هرچه به نفس خویش فاضل تر، ضد ای و آفت ای ناقص تر، جون ایمان که او شرف‌تبرین خصص‌هاست ضد ای یا کفر است؛ پس چون خطر بر درویشی، کفر است دلبل بر آن که او شرف‌تبرین وصف‌هاست» (بین ۱۳۸۱: ۲۸۲). و اباظای ادم گفت: «ما درویشی خواستیم تواناگری ما را پیش آمد و مردمان تواناگری جستند، ایشان را درویشی بیش آن‌ها» (همان: ۲۸۱). رن فقرجویی شیرازی نیز سروده است: دولت فقر خدایا به من ارائه دارد، کاين كرمت سبب حشمت و تمکین من است (حافظ 1379: ۵۲).

در این پاراگراف‌سوزی است بابروی خرفسندای خدایا منع‌مگردن به درویشی و خرسندی (همان: ۲۵۵)

و در زمینه اعتبار فقر و استغنا از خلق و نیازمندی به حق چنین سروده است.
فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانات در ادب فارسی»

ما ابزوری فقر و گفتار نمی‌پرمیم
با پادشاه گوگی که روزی مقتر است

(همان: 45)

با این تلقی، حافظ فقر را تهی بودن از هر اخیار و نیازمندی مطلق به خدا دانسته است.

همین باور را در تعیین غزائی هم می‌پنیم که گفته است: کسی شایسته نام فقر است که بداند که هیچ چیز تدارد و هیچ چیز به دست وی نیست در این جهان و در این جهان» (غزائی، ۱۳۶۱: ۲۰۲). در پنداشت عطار هم، فقری و بی‌چیزی، تصویب یابی است و عشقوری، بیشتر شایسته مفسان و یاکابخانگان است توان‌گران؛ زیرا فقر مسماهی بی‌پیداست. پس فقرا با باختن یا یکدیگر اصلاح می‌شوند و در محیب‌های فنی می‌رسند.

عشق و اصلاح است در همساپیکی هم، فقرا در اصلاح پی کرد نمی‌کنند.

(عطار، ۱۳۷۷: ۱۶۲)

در باور عرفای، ظریف‌ترین نوع فقر، همین فقر اختیاری (فقر تحقیق) است؛ زیرا «حکم را در آن راه نیست و نعمت بیرون از شمار است و شکر به سزا نعمت فراتر از طاقت است» (الصاری، ۱۳۷۲: ۱۴۴). جامی نیز در گزایی شاعری عرف‌گوید: «فقر را رسمی است و حقيقة است و عدم امسال است و حقيقة است و خروج از احکام صفات و سبب اختصاص چیزی به خود» (جامی، ۱۳۷۰: ۸). حاصل رسالت فقیره‌های هم با اعتقاد به اینکه فقر همه‌ای به بندگان معنی است می‌نویسد: «درویشی شاعر اولیا بود و پیرو اصفا و اختیار حق سبیده‌اند، خاص‌گان خویش را» (فشاری، ۱۳۶۱: ۴۰۳). سهیل نامزدی معتقد است: «نظرت می‌باشد، فقیه از طریق‌فارسی از الله مبنی الافتقار» (جیتیک، ۱۳۸۸: ۲۲۸). دیلی این امر نیز آن است که ملانه و شیطان هرکدام به نوعی به عبادت خویش مغزمرند، اما انسان
با پیشکش افتراق و شکستگی، به آستان حبیب‌الله راه یافته است.

عده‌ای از بینندگان با عرفان اسلامی به جای و ازدهای فقر و افتراق، از معادل آشنا آن‌ها استفاده کردند و آن را لازمه‌ند وگری و به خدا‌نداز
دانستند. چراکه بی احساس شکست از درون ممکن است انسان توجه استغنا
فقر واقعی کیست؟

از نظر عارف، فقر کسی است که به کمال مطلوب نائل گشته از رسم و اعتبارات، در وجود یا اثری نیافته و به مقام شامخ «سلم نفس» رسیده باشد. انتیت از وجودش رخت بررسیت و از هستی اعتباری رسته باشد. پس این گاه که سالک قدم در وادی فنا نهد، به درجه‌ای می‌رسد که «اثری از غیر نمی‌ماند و مسی نوبت به ظهور وجود حق می‌رسد و سالک، حقیقت حق را با حق می‌باید» (یثربی، 1384: 105). نیز گفته‌اند: «یعنی این که بندی، اعمال خود را برای خدا نابود اینکه و به یعنی بندی بادند که همیشه و در همه آحوال، هرودیت خدا بر یا و برجام» (سراج طوسی، 1382: 252).

هجویری فقر حقيقی را کسی می‌داند که در عین نادری، بین‌یاه و مستغفی باشد و احساس خلی و خواری تکنک، یعنی به هستی اسباب، غنی نگردیده و به نیستی آن محتاج نسبت نه. وجود و عدم اسباب به تزدیک فقر، یکسان بوده و حتی فراتر از این گشادگی خاطر و فسح حاکم است به سخن فقر از دارد؛ یعنی «هرچه دربوش دست تنگاتر بود حاکم بر یوز گشاده‌تر بوده» (هجویری، 1382: 30). بر همین منابع که عطار هم سروده است۴.
حقیقت عشق بشناسی و فنا شو از آن عين فنا، عین بقا شو
همچنین هجووری از زبان اوالحسن نسبی کویکت: «قوت دریوش آن بود که بیابد و در آن انتخاب تکنند؛ لباسش آن که او را بیوشد، اندر ان تصرف تکنند; و چایگاهش آن که چرید اید و منزل کند و خود را جای نماند از اوچه تصرف اندر این هرسه، مشغولی بود» (همان، 186)، و در ادامه گوید: «غذای دریوش وجد باشد و لباس تقوا و مسکن غیبت، رسول (ص) گفت: آنفقر و تلک الفیض» (همان). فقیر گرچه در ظاهر امر، از هیبت و هیمنهای برخوردار نیست، اما دارای وسعت هنگی است که «کوین اندر یلّه ترازیه فقرش، بر پیشه نسنجد و یک نفس و اندر هر دو عالم نگنجه» (همان: 31).

و لیکن نفسی برای فهم این مطلب دانستنی آورده است که ذکر آن لازم می‌باشد. یک گویه هگامی که ابراهیم اده‌م، از شفق بلخی‌پرسبند که دریوشان شهر شما در چه حالند؟ شفق پاسخ می‌دهند: درنیکوتیوسیانال، زیرا: اگر یابند شکر می‌کند و اگر نابیند صبر می‌کند» اما ابراهیم با لحنی عتاب‌آمیز می‌گوید: «سگان شهر ما همی چنین کنند» سپس می‌افزاید که دریوشان راستین‌انسند که اگر نابیند، شکر کند و اگر بیابند، ایشان کنند» (نسبی 1331: 330). در قرآن کریم نیز، داشته‌های مؤمن، و سیله آزمایش او و اتفاق آن مابه ورود به جمع ابرار و محیج درگاه‌های الهی است به حکم: «لن تبّلوا على قلوبكم حتی تعقلوا بما تحبون وما تعقلوا به شیء فإنَّ الله على غلم» (آل عمران: 90). همچنین ماورد جهد معروفی شده است و «وَاجدْنَاهُمْ رَبُّهُ بِأَمْوَالِهِمْ وَفَتْنَبْهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ» (حجرات: 15)، و تأثیر باره‌گزار است که در قرآن کریم، جهاد مالا، جهاد بار، مقدم بر جهاد نفسی‌اکنون به بزرگی، ذکر شده است. در منطق الظیر هم این مساله خوش به اشاعر آمد است: 

نفره جیزی که داری چهار سنو
«لن تبّلوا على قلوبكم حتی تعقلوا»
هر چه هست این ترک می‌ابید گرفت
قرآن جان ترک می‌باید گرفت
(عطر: 1377: 97).

صاحب کشفالمحجوب از قول یکی از مشاهدگان گوید: «فقیر نه آن یاد که دسته از متاع و زاد خالی بود، فقیر آن یاد که طعیب از مراد خالی بود. جان که
خداوند وی را مالی دهد، اگر مراد حفظ مال باشد و اگر مراد ترک مال
باشد، هم غنی یبد، که هر دو تصرّف است، اندیر ملک غیر، و فقر، ترک تصرّف یبد»
(هجویری،۱۳۸۹:۳۶).

نسفی در اثر دیگری کشفالحقایق، با وسط کرم و تواضع که حاکی از
مناعت طبیع اوست، گویند: «در ویژه‌ی را علامات بسیار باشد با خلق عالم به یک بازرگانی در این مسئله مانا می‌شود و همه شفقت و مرحست در همه نگاه کند و مهد و معاونت از هیچ
کس دریغ ندارد و هیچ کس را به گمراهی و بی‌راهمی نسبت نکند و همه را در راه خدا در فیروزه و همه را روی دست خود باشد، یعنی حکایت می‌کند که جنگل سال خلق را به خدا دعوت کرد. هیچ کس سخت‌من قبول نکرده نکرده، نمی‌بند شد و ترک کرد و روی به خدا ایستاده، چون به حضرت خدا رسد، حمله خالیق را در آن حضرت حاضر دیده، حمله در قرب بودند، با خدا کی گفتند، و خدا

mi شنویدند» (نسفی،۱۳۵۹:۴۰-۳۹).

کوتاه سخت‌من آنکه در اصطلاح عرفانی، کسی را شایسته این مقام می‌داندکه
فقر تجربی ایلی و گداز کریشمه یار و خواستار قیودات باقی حق باشد. در
گاهی نیز در مفهوم صوفی و عارف است. زیرا آنان که خود را درویش و فقیر
می‌نامند، معنادید به فقر محمدی‌اند. نیز در زمینه اخلاقی فقیر نوشته‌اند:
کسی است که، از هر فقر و اینگردهای او از خدا غافل و به دنیا مشغول دارد.

عواری و تنه‌بایش» (غنی، بی‌ت. ۲۷۷). سعدی هم درویشی را جامع همه صفات
نیک دانسته است، طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و ایثار و قناعت و توجیه و توانگ و تسلیم و تحمل، هرکه بی‌دین صفت‌ها که گفتن موصوف
است، به حقيقة درویش است» (سعدی،۱۳۷۶:۸۶).

ارزش سنگین، فقیر و غنی

فقیر شایسته انسان و غنی برآزاده ذات باری تحمل است، اگر کسی را هم غنی
گویند بر سبیل مجاز است، چون غنای بهنده با وجود اسباب است ولی غنای حق
تعالی، بی سبیل و عادی است و خود مسبب الأسباب است (والله ال غنی و آسیم الفقر)
تلاش انسان در جستجوی حقیقت و دستگاه‌گرایی به‌عنوان یکی از اصول اصلی فرهنگ علمی و ادبی است. در این مقاله، با توجه به این نگرش، به بررسی نقش ادبیات در این موضوع اختصاص می‌دهیم. به طور خاص، می‌خواهیم بپردازیم به نقش ادبیات در تلاش انسان برای ارزیابی و شناخت حقیقت و ساختار جهان. این تلاش به‌عنوان یکی از اصول اصلی فرهنگ علمی و ادبی است. در این مقاله، با توجه به این نگرش، به بررسی نقش ادبیات در این موضوع اختصاص می‌دهیم. به طور خاص، می‌خواهیم بپردازیم به نقش ادبیات در تلاش انسان برای ارزیابی و شناخت حقیقت و ساختار جهان.
فنا صفت بود و چون صفت فلسفی شد، محل اس افتاد. همانند (۳۴).

به اولین نوری دعا و از فقر گویید: «چون تیبند خاموش باشد و چون بیاند دیگری را بدان اولی آن را خود دانند و بزند کند» (همان: ۳۸). معنا این سکون در حالت عدم، چرا بود و پذیرش در حال وجوه، مقتنع» (همان: ۳۹).

فضلی دیگر فقر بر گنی آن است که فقر بلاپی است که از ناحیه حق تعالی، بر حاضر دان و بیداران همه شده است وی فراوان و راحت ناشی از غنا، یا آگاه غیبت است از آستان حق تعالیت. یعنی حاضر به حق، عزیز باشد و غایب از حق، دلیل (همان: ۳۹). یعنی بلای فقر باعث خضر و عزت بر چیهگاه حق است ولی نعمت غنا، عامل ذل و غیبت از محض او از همین روست که شبیه گویید: «الفقر یک در حال وجوه، و بلایه ودمله ویره» (همان).

هجوری در مقاله دیگر، در معرفی صوفی راستنی آرده است: «صوفی آن بود که چون می‌گوید قولشت همه حق بود و چون خاموش باشد، فطلش همه فقر» (همان: ۵۰). و در ادامه از قول جنبه نقل می‌کند که تصوّف بر هشت مبنا استوار است؛ هر گونه آنها خصش یکی از این‌بای‌الاهی است و پایه برتر و هسته‌که فقر نام دارد اختصاص به وجود مبارک حضرت رسول (ص) دارد (نکد به همان، ص ۵۴). سایر باید حضرت رسول (ص) مختصر ابراهیم (درسته دیوان جان) اثرات (مختصر زیر که جم‌نی افکاری الهی خبردار شد) غیرت (مختصر معیسی که در فرم دو گنج غریب بود) سباهت (مختصر معیسی که دوبار بود) و بالاخره لباس صوف که خرقه موسی بود (نکد به همان: ۵۵). هجوری پشته‌نی بهشقی صوفیه را هم از باب فقر درسته آنان می‌داند و گوید: «مرقع بیشتر با ابن لباس، دو چیز را به انتهای می‌رساند» یکی تخفیف مؤنث دنبال و دیگری صدق قفر به خداوند» (هجوری، ۳۸۹۸). بنی یک عینی به مظاهر دنبال و صادق بودن در اینکه قرار آن بنبلاست و غنا اختصاص به ذات بی‌پیاز باری تعالی دارد.
نتیجه گیری
دانستیم که فقر اولین با فقر عالی مشابه است و اولین اخلاق و مستقیم لازم‌کار است. اما برای دسته دوم فقر بر اساس اصوله و رشی در ستم طبقات فردیت و ظلم‌پذیری انسان دارد که در این صورت نه تنها مایه ناشی و کمال نیست که نقضان و مختل را نزی در بی‌مبار
به طور کلی فقر از جهت مصادق، دو گونه است: یکی آن‌که برگزیده هلاکت است و یکی بر اساس توانایی، قدرت و پیامبر(ص) از آن در پناه خدا برای مغزه است «اغذی بک‌می‌فقر». این همان
فقر مادی است که عامل حفاظت شخص فقیر است و ازدیکی را تا مرز خروج از دنیا پیش می‌برد و رسول مکرم(ص) ان را استاده که فقر باعث است. دیگر آن‌که به مصداق «فقر فرخ‌ی» مانیه قرب به حضرت حق است گرچه صریح‌هی که در تأویل آیات و احادیث مأمور، بیشان طولاست، این فقر هلاکت‌ورا هم از حیث فقر
مادی برمی‌کند و معتقدان، آن‌که به کثر تندیک است، فقر دل است که علمف
حمایت و اخلاق و صبر و رضا و تسنیم و توانگر از دل‌بزرد، عادل از این ویست‌ها
درویش گرده(سجادی ۱۳۸۹) ۶۲۷ و آن تعبیر به «کثر ماسوی الله» کردند. 
پس خواص‌های فقر را دانستی انسان قرار داده است، از این رو، همگی به چنین
نیازمندند؛ ولی اکثر انسان‌ها این مسئله را درک نمی‌کنند. شاید بعضی از آنان، به
حسب ظاهر به این فقر ادعا کنند، ولی اکثر با فراموشی حقیقت انسانی خود و
غرق شدند در نیازهای مادی، خدا را نیز به فراموشی سپردند. بنابراین اندکند.
آنانی که این فقر ذاتی را از زرفاي وجود احساس و به شایستگی نیازمندی به حضرت به نیاز را دید کنند

پی نوشته
1- برای شرح و تفصیل بیشتر نکه به شرح جامع متنی، کریم زمینی، دفتر اول: 705 داستان «نصیحت کردن مرد زن را که بر فقیران طمعه مزن و در کار حق، به گمان کمال نگر». 
2- مراد از سبایت خداویک در حق رسول (ص) بی اعتنایی ایشان به دنیا و نگریستن به «سردارالمنتهی» در شب مخرج است، با نظر داشت آیه مبارکه «مُتَّعَ اَئِمَّةَ وَمَا طَفَقْ» است (نجم 17).
3- (نکه به تمهیدات عین القضا همدانی، به تصحیح عفیف عسیران 209).
4- ایبین بیت در سیفنج 26 کتابی موسوم به هیلاج نامه (1371)، به تصحیح احمد خوشنویس، چاب دوم تهران: سمنی، منتسب به عطار است؛ گرچه اسنادی چون فوزانفر، مینوی و شفیعی کدکنی، این انتساب را تصحیح نداده‌اند. در این باره نکه به شرح احوال و تحلیل آثار عطار، فوزانفر، ص ص: 58-63.
فصل نامه علمی پژوهشی «عرقانیات در ادب فارسی»

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه. 1388. ترجمه محمد دشتی جابش. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی شاکر.

امیر، خواجه عبدالله. 1372. مجموعه رسائل فارسی. به تصحیح محمد سروز مولایی تهران: نویس.

برومند، جواد. 1370. زبان تصویر. جابآول. تهران: پاژنگ.

جامع، عبدالرحمن. 1370. نفحات الأنس. با تصحیح و تعیق محمود عابدی تهران: اطلاعات.

چنیک، ویلیام. 1388. درآمده بر تصویر و عرقان اسلامی. ترجمه جليل پروین. جابآول. تهران: حکمت.

حافظ، شمس الدین محمد. 1379. دیوان. به کوشش صفر صادق نژاد بر اساس نسخه قروینی تهران: قطب.


زینب، عبدالحسین. 1387. ارزش میراث صوفیه. جابآول. تهران: امیرکبیر.

زمانی، کریم. 1388. شرح جامع مثنوی. جابآول. تهران: اطلاعات.


سجادی، سید ضیاءالدین. 1384. مبانی عرفان و تصویر. جابآول. تهران: سمیت.

سراج، اونصر. 1382. التخ. در همین کتاب: تصحیح نیکلوس. ترجمه مهدی محبتی. تهران: اساطیر.

سعدی، مصلح. 1376. کلیات. مطبوع نسخه فوغی. تهران: نشر داد.
تلفی عرفه و مشایخ صوفیه از عفقر (۱۴۱-۱۱۹) (۱۴۱)

عطار، فردالدین. ۱۳۷۷. منطق العُلی. چاپ اول. تهران: انتشارات سوره، حوزه هنری.
غرلی، محمد. ۱۳۶۱. کیمیای عسای سعادت. ج2. به اهتمام حسین خدیوی. تهران: علمی فرهنگی.

غلی فاضلی، بیر تاریخ تقوی در اسلام. تهران: زوار.
فرزند فاطمه، بدرالزمان. ۱۳۶۱. احادیث سنوی. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.

___ ۱۳۸۹. شرح احوال و تقدیم‌های عطار نیشابوری. چاپ دوم. تهران: آسیم قریشی، عبدالکریم. ۱۳۶۱. رساله قریشیه. به تصحیح بدرالزمان فرزند فاطمه، تهران: علمی فرهنگی.


مناگر، عبدالرضا. ۱۳۸۶. تحلیل درباره هفت مقام عرفانی تهران: ابتکار دانش.
نافی، عزیز الدین. ۱۳۸۱. انسان کامل. با پیشگفتار هنری کریم. چاپ ششم. تهران: طهوری.

___ ۱۳۵۹. کشف الحقائق. به اهتمام احمد هدودی دامغانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
هجری، بهزاد. علی بن عثمان. ۱۳۸۹. کشف المجروح. تصحیح و تعلیقات: محمود علی‌پوری. چاپ نجم. تهران: سروش.
همدانی، عضوی. ۱۳۵۷. تمهیدات. به تصحیح و تحت‌الحمیز عضیف عسایری. تهران: منوجهری.

یئربی، سید بهبهانی. ۱۳۸۴. عرفان عمیق در اسلام. چاپ سوم. تهران: دفتر نشر معرفت.